

تحلیلی بر جایگاه و موقعیت زن در منظومه های غنایی، تعلیمی و عرفانی

دکتر زهرا نصر*

چکیده

آثار ادبی و به ویژه منظومه های ادبی آئینه تمام نمای فرهنگ ملتهاست. با مطالعه منظومه های شاخص ادبی در زبان فارسی یعنی منظومه های غنایی، تعلیمی و عرفانی به جای مانده از قرن چهارم تا اواسط قرن هفتم به این نتیجه کلی دست می یابیم که در میان منظومه های غنایی مورد نظر خسرو و شیرین نظامی از بهترین و مطلوبترین موقعیت برای رشد و پرورش شخصیت زنان در تمامی ابعاد برخوردار است. در نقطه مقابل خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و ورقه و گلشاه قرار دارد که مردسالاری و تعصبات جاهلانه، سرنوشت تمامی زنان و دختران آن را تحت تأثیر قرار می دهد و دختران پاک و شوریده حال را به گرداب ناکامی و مرگی اندوهبار می کشاند. در میان منظومه های تعلیمی و عرفانی نیز، زنان منظومه های عرفانی عطار از برترین موقعیت برخوردارند به طوری که در بسیاری از موارد از مردان راه حق هم گوی سبقت می ربایند و بر آنان برتری می یابند. در مرتبه بعد زنان بوستان سعدی قرار دارند که وجودشان تحت قیمومت و حاکمیت بلامنازع مردان به رسمیت شناخته می شود. بدین ترتیب در نازلترین و

پایین‌ترین مراتب، زنان حدیقه سنایی جای می‌گیرند که در اکثر موارد رکیک‌ترین دشنام‌ها و اهانتها در موردشان به کار گرفته می‌شود و شأن انسانی آنها به وقیحانه‌ترین وجهی شکسته می‌شود.

واژه‌های کلیدی

جایگاه و موقعیت زن، منظومه‌های غنایی، منظومه‌های تعلیمی، منظومه‌های عرفانی.

مقدمه

ادبیات ملل همواره آینه تمام‌نمای فرهنگ، آداب و رسوم، سنتها، باورها و اعتقادات آنان بوده و هست. زیرا آثار ادبی از یک سو بیانگر افکار، اندیشه‌ها و باورهای شخصی به وجود آورندگان آن است که خود دست‌پدرورده جامعه و خانواده خویش‌اند و شخصیتشان آمیزه‌ای از تأثیر و تأثرات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی حاکم بر خانواده و جامعه آنان است و از دیگر سو تجلیگاه آرمانها، تمایلات، افکار، باورها، نگرشها، کنشها و واکنشهای عمومی جامعه آنان است که عرصه عرضه این تجلیات واقع می‌شود. مسأله زن و شخصیت و جایگاه او در خانواده و جامعه از جمله مسائلی است که همانند سایر موضوعات فرهنگی - اجتماعی در آینه ادبیات و فرهنگ ملل منعکس می‌شود و نمودی بارز می‌یابد. بدین لحاظ یکی از راههای دستیابی به نحوه نگرش جوامع نسبت به زن و بررسی شخصیت و جایگاه زن در میان آنان، مطالعه و بررسی آثار ادبی آن جوامع است.

شاید بتوان گفت: در میان انواع مختلف آثار ادبی، منظومه‌ها و در میان انواع مختلف منظومه‌ها، منظومه‌های غنایی، تعلیمی و عرفانی بیش از سایر گونه‌های ادبی می‌تواند این نقش را ایفا کند. زیرا گستردگی فضای داستان‌پردازی و محدودیت نداشتن شاعر در ابعاد مختلف، زمینه وسیعی را در اختیار او قرار می‌دهد تا تصویرگر شرایط و حال و هوای حاکم بر جامعه خویش از جهات مختلف باشد.

بدین لحاظ حیطه تحقیق و تفحص نگارنده در نگارش این مقاله به منظومه‌های غنایی، تعلیمی و عرفانی محدود شده است، اما به دلیل آنکه تعداد این قبیل منظومه‌ها در ادب فارسی بسیار زیاد و بررسی تمامی آنها عملاً غیرممکن است اختصاصاً منظومه‌های غنایی، تعلیمی و عرفانی به‌جای مانده از قرنهای پنجم تا اواسط قرن هفتم هجری مورد نظر قرار گرفته است، زیرا عموماً هم از حیث فضل تقدم و هم از لحاظ تازگی و تنوع موضوع

و نیز از جهت تشخیص ادبی پدیدآوردگان آن آثار در کل تاریخ ادبیات ما شاخص و بی نظیر هستند و در واقع می‌توان آنها را در ردیف امهات آثار ادبی قرار داد.

بر این اساس در بخش منظومه‌های غنایی به ورقه و گلشاه عیوقی، لیلی و مجنون و خسرو و شیرین نظامی پرداخته‌ایم. سپس بوستان سعدی را به عنوان شاخص‌ترین منظومه تعلیمی و حدیقه‌الحقیقه سنایی و الهی‌نامه، مصیبت‌نامه، اسرارنامه و منطق‌الطیر عطار را به عنوان شاخص‌ترین منظومه‌های عرفانی مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم.

نکته مهمی که در اینجا باید بدان اشاره شود، این است که سراینندگان این منظومه‌ها بر اساس شرایط و حال و هوای حاکم بر حکایات مطرح شده در منظومه‌ها و نیز نتایج مختلفی که از آن حکایات استخراج می‌شود، در مواضع مختلف عقاید متفاوت و گاه متناقضی در مورد زنان ابراز داشته‌اند که البته این عقاید گاه از زبان شخص مؤلف (شاعر) بیان شده است و گاه بر زبان شخصیت‌های مختلفی که در حکایات نقش‌های گوناگون داشته‌اند، جاری گشته است.

نکته‌ای که بیان آن در اینجا ضروری به نظر می‌رسد این است که به دلیل آنکه این مقاله از رساله دکتری نگارنده استخراج شده است و در اصل رساله، تمامی نکات مرتبط با زنان را از این منظومه‌ها استخراج کرده و به‌طور کامل و مبسوط مورد بررسی و تحلیل قرار داده در این مقاله بیشتر به بیان نگرش و تفکر کلی حاکم بر منظومه‌ها پرداخته و از بیان موارد استثنا و یا موضعگیری‌هایی که در مقایسه با کلیت منظومه در اقلیت قرار دارد، خودداری کرده است. زیرا هدف از نگارش این مقاله ارائه نتایج کلی حاصل از مطالعه و بررسی منظومه‌ها بوده است. بنابراین نظر خوانندگان محترم را به این نکته جلب می‌نماید که آنچه در این مقاله می‌خوانند چکیده و خلاصه نگرش کلی حاکم بر منظومه‌ها است، نه تمامی عقاید و نظریات مختلفی که در این منظومه‌ها، بیان گشته و قابل طرح و بررسی است.

ورقه و گلشاه

عشق و حماسه دو مضمون کلی است که منظومه ورقه و گلشاه را می‌سازد. موضوع این داستان، مکانها، اشخاص، آداب و عادات گفته شده در آن، تماماً به قوم عرب و سرزمین عربستان مربوط می‌شود. ماجرای اصلی داستان درباره عشق پاک و معصومانه دو یار دبستانی نسبت به یکدیگر است که از قضا پسر عمو و دختر عمو هستند و به دلیل

به طوری که آوازه زیبایی و جمالش به گوش همگان رسیده و بسیاری را ندیده، دلباخته کرده است. پاکدامنی و خویشتنداری، تقید به حفظ آبرو و حیثیت فردی و خانوادگی، شرم و آزر، صبر و شکیبایی، وفاداری تا سرحد فدا کردن جان برای معشوق، زیرکی، دستانگیری، چرب‌زبانی، فرهیختگی و بهره‌مندی از تعلیم و تربیت مکتبخانه‌ای از دیگر صفات و خصایل پسندیده‌ای است که گلشاه بدان متصف شده است. جنگاوری و چابک‌سواری امتیاز دیگری است که به او نسبت داده شده است و البته تا حدود زیادی اغراق آمیز می‌نماید. جامعه‌ای که گلشاه در آن زندگی می‌کند، جامعه‌ای است که مردان آن به دختر و زن نه به عنوان یک انسان، بلکه به عنوان ابزار تمتع و تلذذ خود می‌نگرند، بنابراین به محض باخبر شدن از حضور دختری زیبا در فلان قبیله به خود اجازه می‌دهند در حال و هوای جشن و سرور مراسم عروسی او ناخوانمردانه به قبیله‌اش بتازند، همه چیز را ویران کنند و او را بر بایند و به قبیله خود برند تا کامی از او بگیرند. طبیعتاً در چنین جوامعی کامجویی نامشروع مردان بلهوس منجر به ایجاد جنگهای قبیله‌ای خونین می‌شود. ناگفته پیداست که عشق و دلدادگی هم جایی در میان این قوم ندارد. مردان این دیار که گویی هرگز طعم شیرین عشق را نچشیده‌اند، وقتی معشوق دلخواه عاشقی را از او می‌گیرند، ساده‌لوحانه می‌پندارند که با دادن زنی دیگر و یا تقدیم ده کنیزک ماهر و به او می‌توانند درد عشقش را تسکین دهند. چنانکه پدر گلشاه به ورقه می‌گوید:

دهم من تو را خوب دلبر زنی پری‌چهره و شمع هر برزنی
نگاری کجا غمگسارت بود سزاوار و شایسته یارت بود

(۵/ص ۸۴)

پادشاه که به کمک دسیسه‌های مختلف به وصال گلشاه دست یافته است نیز می‌گوید:

اگر ورقه بیدل خسته تن به نزد من آید ستاندن ثمن
دهم مرورا ده کنیزک چو ماه کنم من سپیدش گلیم سیاه

(۵/ص ۷۳)

غافل از آنکه غم ورقه غم زن نیست، غم گلشاه است.

طبیعتاً در چنین حال و هوایی، معیارهای مادی تعیین‌کننده نهایی موقعیت خواستگاران می‌شود و والدین در واقع دختران خود را به ثروت و موقعیت اجتماعی خواستگاران آنها می‌فروشند بدون اینکه به راضی یا ناراضی بودن آنان توجهی داشته باشند. والدین گلشاه نیز برخلاف تمایل دختر خود در مقابل پول و مقام پادشاه شام سر

تسلیم فرود می‌آورند و عهد و پیمانی را که با ورقه بسته‌اند، نقض می‌کنند؛ (۵/ ص ۷۵-۷۰)
به‌همین دلیل گلشاه به شکوه می‌گوید:

ز بهر درم به غریبی مرا بدادند بی‌امر و فرمان من

(۵/ ص ۷۵)

ورقه هم معترضانه خطاب به عمو می‌گوید:

از این کرده خود تو را شرم نیست؟ کسی را به نزد تو آرم نیست؟
که فرزندی خود را تو بفروختی به ننگ اندرون دوده اندوختی...

(۵/ ص ۸۷-۸۶)

در میان این اقوام معمولاً پدران به تنهایی یا تحت تأثیر دیگران سرنوشت زندگی مشترک دخترانشان را رقم می‌زنند و دختران رنج‌دیده این دیار جز در خود شکستن، سکوت و تسلیم راهی نمی‌شناسند. گلشاه نیز آرام و بی‌صدا چون شیئی فروخته شده به خانه خریدار منتقل می‌شود تا نیمه دوم زندگیش را در اسارت مردی دیگر به نام شوهر سپری کند، زیرا می‌داند در چنین محیطی آنچه البته به جایی نمی‌رسد فریاد است. اگر چه این سکوت و تسلیم آرام آرام او را به گرداب مرگی اندوهبار می‌کشاند و باعث می‌شود تا او مایوس و ناکام تن به خاک سردگور بسپارد.

در واقع ورقه و گلشاه هر دو عاشقان دل‌داده‌ای هستند که قربانی عقب‌ماندگی‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه خود می‌شوند. آنان ناگزیر سرنوشت تلخ و اندوهباری را که جامعه برایشان رقم زده است می‌پذیرند و ناکام و دل‌سرد به مرگی که تعصبات عرفی، فرهنگی و اجتماعی جامعه بر آنان تحمیل کرده است، می‌میرند و بستر سردگور آرامگاه مشترکشان می‌شود.

لیلی و مجنون

داستان لیلی و مجنون هم داستانی است که در میان قبایل عرب و در سرزمین عربستان اتفاق افتاده است. بدین لحاظ حال و هوای آن شباهت تام به حال و هوای داستان ورقه و گلشاه دارد، یعنی همان فضای آکنده از تعصبات خشک و خشن و استبدادهای مردانه بر آن سایه انداخته و سرنوشت شخصیت‌های اصلی داستان را تحت تأثیر قرار داده است. در داستان لیلی و مجنون همانند داستان ورقه و گلشاه شاهد وقوع جنگهای خونینی هستیم که عامل ایجاد آن دستیابی به دختر دلخواه است. زیرا در تفکر این قوم زن نه انسانی

آزاد، بلکه شیء قابل تملکی است که می‌توان با اعمال زور و قدرت تصاحبش کرد، اگرچه خود به تجربه دریافته‌اند که:

هر زن که به دست زور خواهند نان خشک و عسیده شور خواهند

(۶/ج ۱، ص ۱۲۰)

در فضای حاکم بر لیلی و مجنون، همانند فضای حاکم بر ورقه و گلشاه مردسالاری مطلق حاکم است و پدر می‌تواند هرگونه که می‌خواهد سرنوشته فرزندان و به خصوص دختران خود را رقم بزند. او حتی می‌تواند آنان را بفروشد و یا سر ببرد! هنگامی که پدر لیلی به کسی که از جانب مجنون برای خواستگاری از لیلی آمده است می‌گوید: «اگر دختر مرا به کمترین بنده خود ببخشی، او را چون عود در آتش تیز بسوزانی، در چاهش افکنی و یا بر روی او تیغ کنی و نابودش سازی با تو مخالفت نخواهم کرد اما به مجنون دیوانه دختر نخواهم داد و اگر نپذیری می‌روم و سر او را می‌برم و در پیش سگ می‌افکنم تا از نام و ننگش رها شوم» (۶/ج ۱، ص ۱۲۰-۱۱۸) به روشنی احساس تملک بی حد و حصر خود را نسبت به دخترش اظهار می‌دارد.

نگرش معامله‌گرانه به امر ازدواج از دیگر اموری است که در داستان لیلی و مجنون همانند داستان ورقه و گلشاه به چشم می‌خورد. پدر مجنون وقتی برای خواستگاری از لیلی به نزد پدر او می‌رود، می‌گوید:

مـعرفتـرین این زمانه	دانی که منم در این میانه
هم حشمت و هم خزینه دارم	هم آلت مهر و کینه دارم
من در خرم و تو در فروشی	بفروش متاع اگر بهوشی
چندان که بها کنی پدیدار	هستم به زیادتی خریدار
هر نقد که آن بود بهایی	بفروش چو آمدش روایی

(۶/ج ۱، ص ۷۱)

سخنان او در حقیقت به سخنان کسی می‌ماند که برای خرید شیء دلخواه خود به بازار رفته و با شخص فروشنده وارد مذاکره شده است! اگرچه پدر لیلی نقد بهایی خود را به خریداری دیگر و با قیمتی بیشتر می‌فروشد و در این داد و ستد فقط تأمین رضایت خریدار و فروشنده است که مورد نظر قرار می‌گیرد نه هویت شیء فروخته شده! بدین ترتیب لیلی همانند گلشاه به ازدواجی ناخواسته تن در می‌دهد و از زندان خانه پدر به زندان خانه شوهر منتقل می‌شود:

پیرامن در شکستی الماس

در رخنه دیر بت پرستان...

(۶/ج ۱، ص ۲۰۹)

در واقع آنچه لیلی را به نشستن در خانه شوهر و ادار می سازد یکی بیم جان است:

با شوی ز بیم جان نشسته (۶/ج ۱، ص ۱۸۳)

و دیگر حشمت شوی و شرم از خویشان:

می بود چو زلف خود پریشان

از حشمت شوی و شرم خویشان

(۶/ج ۱، ص ۲۳۳)

تعصب کور حاکم بر فضای فرهنگی - اجتماعی چنین جوامعی معمولاً حفظ نام و ننگ را امری بسیار مهم جلوه می دهد، به طوری که سایر امور تحت الشعاع آن قرار می گیرد. به همین دلیل پدر لیلی با وجود آگاهی از عشق شدید لیلی و مجنون نسبت به یکدیگر، فقط برای حفظ نام و ننگی که آداب و سنن حاکم بر جامعه او، معیارها و حد و مرزش را مشخص کرده است، با ازدواج این دو مخالفت می کند و از مجنون به دلیل آنکه دخترش را سرزبانها انداخته و نام و ننگش را در معرض خطر قرار داده است ابراز تنفر و بیزار می کند. از طرف دیگر لیلی هم به دلیل آنکه دست پرورده همین محیط است تمام هم و غم خود را مصروف حفظ این نیکنامی می سازد و آنچنان در حفظ آن مبالغه می ورزد که حتی به خود اجازه نمی دهد تا هنگام مرگ راز عاشقی خود را با مادر و یا با دوستان همسن و سالش در میان بگذارد. بنابراین ناگزیر به رازداری مفرط و سکوتی مرگبار و کشنده روی می آورد. اعتراض نکردن لیلی به تصمیم گیری نابجای والدین در رضایت دادن به ازدواج او با ابن سلام دلیل دیگری بر صحت این مطلب است.

نه تنها لیلی بلکه تمامی دخترانی که تحت حاکمیت چنین اندیشه‌های تعصب آمیزی به سر می برند، به تدریج می آموزند که از ابزارهایی چون تسلیم پذیری، سکوت، رازداری و در خود شکستن برای حفظ نام و ننگ خویش بهره جویند و می کوشند تا به هر طریق ممکن حیثیت فردی و خانوادگی خود را حفظ نمایند و زبان تلخ شماتت گویان را بر خود ببندند، حتی اگر این امر به قیمت بر باد رفتن آمال و آرزوهایشان باشد و موجبات ناکامی و مرگشان را فراهم سازد. چنانکه در مورد لیلی و گلشاه چنین می شود. بنابراین بسیار طبیعی است که چنین دخترانی در تمام عمر خود حسرت پسر

بودن را در دل داشته باشند و به دلیل زن بودن خود احساس زبونی و درماندگی نمایند. چنانکه لیلی به حال مجنون آشفته غبطه می خورد و بر مرد بودن او رشک می برد:

او گرچه نشانه‌گاه درد است آخر نه چو من زن است مرد است...

(۶/ج ۱، ص ۱۸۴)

در واقع می توان گفت: تقید شدید به حفظ نام و ننگ، مستوری مفراط، حصارى شدن، ترس و آزر، غبطه خوردن، دودلى و تردید، سکوت، تسلیم پذیری، رازداری مفراط و سرانجام ناکامی و مرگ از اصلی ترین مشخصه هایى است که در زندگى و سرنوشت اکثر دختران چنین جوامعى قابل مشاهده است.

شاید خالى از لطف نباشد اگر در اینجا چند بیت از اظهار نظر یکی از مردان عرب به عنوان نماینده تفکر اعراب، در مورد زنان نقل گردد تا تأییدی باشد بر آنچه تا بدین جا در مورد نگرش مردان عرب نسبت به زنانشان بیان کردیم:

زن گر نه یکی هزار باشد	در عهد کم استوار باشد
چون نقش وفا و عهد بستند	بر نام زنان قلم شکستند...
زن چیست؟ نشانه‌گاه نیرنگ	در ظاهر صلح و در نهان جنگ
در دشمنی آفت جهان است	چون دوست شود هلاک جان است...
این کار زنان راست‌باز است	افسون زنان بد دراز است

(۶/ج ۱، ص ۱۴۴)

خسرو و شیرین

داستان خسرو و شیرین داستان دلدادگی دو شاهزاده است که با وجود بهره‌مندی از همه امکانات دربار، جای خالی عشق را در قلب خود احساس می کنند، بنابراین دل به عشقی اختیاری و خودخواسته می سپارند تا بدین وسیله خلأ موجود خود را پر کرده باشند.

خسرو پادشاه هوسباز و کامجویی است که از دستیابی سریع و آسان به آنچه دلش می خواهد، به شدت دلزده و بیزار شده است، بنابراین به دلخواه خود وارد بازی شیرین و بلند مدتی می شود تا نیاز روحی خود را برآورده کند.

به روشنی پیداست که ساده ترین و آسانترین راه خسرو، برای دستیابی به شیرین، آن است که به محض درخواست کاوین از جانب او با تقاضایش موافقت نماید و به سادگی وی را به حباله نکاح خود درآورد، همان گونه که با مریم و شکر اصفهانی چنین

کرد، به خصوص آنکه هیچ‌کس چون شیرین از حیث حسب و نسب و موقعیت خانوادگی و اجتماعی، حسن و جمال و سایر صفات و فضایل مطلوب اخلاقی، شایستگی مقام شهبانویی ایران و لیاقت همسری خسرو را ندارد.

از طرف دیگر خسرو که به علت عشرت‌طلبی و کامجویی فراوان، ید طولایی در شناسایی زنان و شیوه رفتار با آنان دارد، به خوبی می‌داند که هیچ‌کس برای او شیرین نخواهد شد، اما مسأله اینجاست که چرا با او این‌گونه رفتار می‌کند و با وجود علاقه و عشق وافر به شیرین در مقابل خواست معقول و منطقی او برای ازدواج آن همه مقاومت و سرسختی از خود نشان می‌دهد، در حالی که شکر اصفهانی را بسیار زود به حباله نکاح خود در می‌آورد، بدون آنکه شکر چنین درخواستی از او داشته باشد.

پاسخ به این سؤال در همان جمله آغازین نهفته است، خسرو که از دستیابی سریع و آسان به آنچه دلش می‌خواهد خسته و دلزده شده است، از وجود شیرین کمال مطلوبی برای خود می‌سازد تا با اشتیاق طولانی مدت در دستیابی به او بتواند همواره آتش شوق و عشق را در دل خود شعله‌ور و فروزان نگه دارد.

شیرین زن کاملی است که از حسن و زیبایی خداداد بهره فراوان دارد، علاوه بر این بسیار مدبر و زیرک، بزرگ‌منش و خودستا و در عین حال فروتن و متواضع، پایبند به مقام و موقعیت خانوادگی و شخصیت اجتماعی، عقیف و پاکدامن، آشنا به رسم دلبری و دلنوازی، مغرور و مقاوم در برابر عشقهای هوس‌آلود و ناپاک، ناصح و خیراندیش، آشنا به وظایف همسررداری و وفادار است. می‌داند که دستیابی سریع و آسان به وصال او، شأن وی را در حد شأن ده هزار کنیزک حاضر در حرمسرای خسرو پایین می‌آورد و نازل می‌سازد، در حالی که اشتیاق وصال او چون شوق دستیابی به کمال مطلوب موجبات تعالی و تکامل مادی، روحی و معنوی خسرو را فراهم می‌سازد و او را از قرار داشتن در مرتبه نازل هوسبازی و عشرت‌طلبی به مرتبه والای تکامل و مردانگی می‌کشاند و از خسرو شکست‌خورده، خوشگذران و هوسباز، پادشاهی مقتدر و توانمند و همسری مهربان و وفادار می‌سازد که می‌تواند پادشاهی از دست‌رفته‌اش را دوباره به دست آورد. دل هرجایی و هرزه‌گرد او را به وجود یک معشوق و یک همسر قانع سازد، علم بیاموزد و در میدان عشق و وفاداری آنچنان پیش رود که در واپسین لحظات حیات به خود اجازه ندهد حتی برای طلب جرعه‌ای آب همسر عزیزش را از خواب ناز بیدار سازد.

به یقین چیزی جز اکسیر عشق نمی‌تواند چنین تحول عمیقی در خسرو ایجاد کند *www.SID.ir*

و اکسیر عشق، همان حقیقت ارزشمندی است که خسرو آگاهانه از ابتدا تا انتهای ماجرا به دنبالش می‌گردد.

فرهاد هم با اکسیر عشق به شیرین آنچنان متکامل و متعالی می‌شود که دیگر نمی‌توان او را رعیتی در میان سایر رعایای جامعه به حساب آورد. او با دل‌سپاری به این عشق، در حقیقت راه بی‌بازگشتی را در پیش می‌گیرد که سرانجام او را به حریم اسطوره‌های جاوید عاشقانه می‌کشاند و جاودانه می‌سازد. بنابراین می‌توان گفت: وجود شیرین به عنوان معشوق، عامل رشد، تعالی و تکامل همه‌جانبه مردان عاشق در این داستان است.

نکته دیگر اینکه محیطی که شخصیت تکامل یافته دختری چون شیرین در آن شکل می‌گیرد و ماجراهای عشق او به خسرو در آن واقع می‌شود، محیطی مناسب و دور از تعصبات خشک و سختگیری‌های خشن نسبت به زنان است، محیطی که بر خلاف فضای داستان لیلی و مجنون و ورقه و گلشاه هرگز دختران را به خانه‌نشینی، سکوت و تسلیم مجبور نمی‌سازد. بدین لحاظ شخصیت دختران می‌تواند فرصت مناسبی برای رشد و بلوغ بیابد و توانمندیهای بالقوه روحی و جسمی آنان شکوفا و بارور گردد.

بر خلاف داستان لیلی و مجنون که پدر لیلی به محض مطلع شدن از عشق او و مجنون، دخترش را حصراری می‌سازد و پس از مدتی بدون اجازه و رضایت او، وی را از حصار خانه خویش به حصار خانه ابن سلام می‌فرستد؛ و بر خلاف داستان ورقه و گلشاه که گلشاه چون شیئی فروخته شده آرام و بی‌صدا به خانه خریدار منتقل می‌شود، در این داستان دختران با آزادی و اختیار می‌توانند سرنوشت زندگی آینده خود را به دست خود رقم بزنند. دختران منظومه خسرو و شیرین آنقدر ارزش دارند که به مال و ثروت خواستگاران خود فروخته نشوند. در این محیط آنان را چون اشیاء دلخواه نمی‌ریابند و برای کامجویی از دختری که وصف جمالش را از این و آن شنیده‌اند جنگهای قبیله‌ای خونین ایجاد نمی‌کنند، چرا که زن به عنوان انسانی آزاد حرمت دارد و هیچ‌کس و هیچ چیز نمی‌تواند او را به انجام کاری ناگزیر سازد یا امری را بر او تحمیل نماید، حتی اگر پادشاه کشوری باشد. رفتار شیرین، شکر و مریم با خسرو، پادشاه ایران مؤید این امر است.

طبیعی است که در چنین محیطی و با چنین شرایطی زنانی چون مهین بانو پرورش می‌یابند که در مملکت‌داری، قدرت، حکمت و تدبیر، گوی سبقت از مردان می‌ریابند و دخترانی چون شیرین و ندیمه‌هایش که شخصیت آنها معرف آزادی و سربلندی آنان است، توانایی آن‌ها در فریختگی و محیط مناسب آنان را به تعالی و بلوغ فکری می‌رساند،

آنچنان که می‌توانند به تنهایی درباره کیفیت زندگی آینده خود تصمیم بگیرند و در عین برخوردار از آزادیهای فردی و اجتماعی به علت همان بلوغ فکری هرگز حاضر نمی‌شوند گوهر عفت و پاکدامنی خود را قربانی هوسبازی‌های این و آن کنند و سر تسلیم در مقابل کامجویی مردان هوسباز فرود آرند. در واقع می‌توان گفت: بزرگ‌منشی، فرهیختگی و اعتماد به نفس موهبتی است که فضای آزاد اجتماعی و نگرش واقع‌بینانه جامعه به زن، در اختیار دختران و زنان منظومه خسرو و شیرین قرار داده است تا با بهره‌گیری از آن بر قلمرو روح و جسم و سرنوشتشان حاکم باشند و خود را مقهور و مغلوب هیچ مردی ندانند حتی اگر پادشاه کشوری باشد.

بوستان سعدی

در بوستان مردسالاری مطلق حاکم است زیرا در نگرش سعدی زنان باید تحت قیمومت بلامنازع و حاکمیت مطلق مردان باشند. او به عنوان یک مرد همواره از موضع برتر به جنس زن می‌نگرد و به عنوان معلم اخلاق که اندیشه مردسالاری بر تفکر او حاکم است توصیه‌های اخلاقی و تربیتی فراوان برای مردان در مورد آموزش شیوه‌های رفتار با زنان دارد. سعدی به طور کلی زنان را مظهر ترس، ناتوانی، بی‌مهری، بی‌وفایی و ظاهربینی می‌داند و به عنوان جنس دوم همواره در مرتبه‌ای بسیار پایین‌تر از مردان قرار می‌دهد، به همین دلیل هرگز حرفی برای زنان ندارد و روی سخنش همواره با مردان است.

در فضای بوستان زنان عموماً محکومان در مانده‌ای هستند که چون زندانیان محصور باید همواره در اندرونی‌ترین فضای خانه بمانند و خود را از دید نامحرمان و بیگانگان مستور دارند. در این فضای تعصب‌آمیز، افتادن چشم زن بر بیگانگان و افتادن چشم بیگانگان بر زن، خندیدن زن در روی بیگانه، خروج از خانه، رفتن به بازار و عدم مستوری زن جریمه‌های سنگینی تلقی می‌شود که در صورت ارتکاب آن، گاه به شوهران توصیه می‌شود همسران خود را تنبیه بدنی نمایند و مردانی که در وادار ساختن زنان خود به رعایت این نکات اهمال می‌ورزند با عنوان زن مورد خطاب قرار می‌گیرند و هم‌ردیف زنان می‌شوند تا شأن مردانگی آنان شکسته شود (۱/ ص ۳۷۸).

در فضای بوستان مردان حاکمال بلامنازعی هستند که از آزادی مطلق در تمامی زمینه‌ها برخوردارند. آنان به محض احساس دل‌تنگی از دلبری، به راحتی می‌توانند دلبری

دیگر برای خود برگزینند:

گر از دلبری دل به تنگ آیدت دگر غمگساری به چنگ آیدت
مهر تلخ عیشی ز روی ترش به آب دگر آتشش باز کش

(۱/ ص ۳۰۰)

آنان حتی می‌توانند همسر شرعی و قانونی خویش را در آغاز هر نوبهار چون تقویم سال گذشته به دور بیندازند و همسر تازه‌ای اختیار کنند:

زن نو کن ای دوست هر نوبهار که تقویم پاری نیاید به کار

(۱/ ص ۳۸۷)

در بوستان سعدی همسران خوب، زنانی هستند که دارای جمیع صفات ظاهری و خصایل اخلاقی مطلوب باشند، آنان علاوه بر برخورداری از حسن و جمال، باید فرمانبردار، خوش اخلاق، پارسا و پرهیزگار، خوش سخن، دانا، خیرخواه، صادق، سازگار و... باشند و برای شوهران خود آنچنان حرمتی قایل شوند که در مقابل آنان از انجام هرگونه گستاخی حتی اگر دست فرو بردن در ظرف غذا باشد، خودداری کنند (۱/ ص ۳۷۷-۳۷۸). در چنین شرایطی نگرش مردسالار حاکم بر تفکر اجتماع، زن خوب خوش طبع را رنج و بار می‌داند تا چه رسد به زنان زشت ناسازگار!

زن خوب خوش طبع رنج است و بار رها کن زن زشت ناسازگار

(۱/ ص ۳۷۸)

در این حال آنچه تحمل رنج و وجود زن را بر مردان آسان می‌سازد تمتعات جنسی است:

کسی را که بینی گرفتار زن مکن سعدیا طعنه بروی مزن
تو هم جور بینی و بارش کشی اگر یک سحر در کنارش کشی

(۱/ ص ۳۷۸)

در حالی که آنچه زنان را به تحمل خلق و خوی بد شوهرانشان وادار می‌سازد این است که می‌دانند اگر او را از دست بدهند، دیگر هرگز کسی مانند او را نخواهند یافت.

... یکی پاسخش داد شیرین و خوش که گر خو بروی است بارش بکش
دریغ است روی از کسی تافتن که دیگر نشاید چون او یافتن

(۱/ ص ۳۰۱)

به هر حال سعدی هم در چنین حال و هوایی از میان تمام نقشهای گوناگون زنانه، بیش از همه به نقش همسری زن می‌پردازد و بیشترین مطالب و حکایات خود را درباره همسران

بیان می‌دارد، در حالی که مادر، دختر، کنیز، عروس، معشوق و... چندان مورد توجه او قرار نمی‌گیرند.

نکته دیگر اینکه ظاهراً به دلیل حاکمیت اندیشه مردسالاری و وجود تعصبات عرفی - اجتماعی است که سعدی به عنوان یک مرد عموماً به طور صریح و مشخص از صفات جسمانی زنان سخن نمی‌گوید و در حکایات عاشقانه خود وجه معشوقی زنان روزگار خویش را به تصویر نمی‌کشد؛ و نیز به همین دلیل است که در حکایات او هرگز از حضور آزادانه زنان در کوچه و خیابان و محافل عمومی سخن به میان نمی‌آید. بنابراین در مجموع می‌توان گفت: فضای حاکم بر بوستان، فضایی آکنده از تعصب، مردسالاری و تحکم مردانه است، مردسالاری و تعصبی که بر تمام زوایای آن سایه می‌اندازد و سرنوشت زنان را در تمامی زمینه‌ها تحت تأثیر قرار می‌دهد.

حدیقة الحقیقه

در فضایی که غلام‌بارگی و همجنس‌بازی بر ازدواج شرعی و قانونی رجحان داده می‌شود: (از غلام آن که زی عیال آمد او ز دنبه به پوست کال آمد...) (۲/ص ۶۶۴-۶۶۳) ارزش یک نان بیشتر از ارزش ده زن دانسته می‌شود:

در تو ای شوم نحس دارم ظن که یکی نان به است از ده زن

(۲/ص ۶۸۱)

و از قول پیامبر حدیث مجعول «کالمکرمات دفن بنات» با آب و تاب کامل نقل می‌شود:

وان که او را دهیم ما صلوات گفت: کالمکرمات دفن بنات

(۲/ص ۶۵۸)

ناگفته پیداست که مقام و منزلت زن تا چه حد فرودین و نازل است. سنایی به طور کلی نسبت به جنس مؤنث بدبین و از زن بیزار و متنفر است. او زنان را باعث تباهی دل می‌داند و معتقد است که همه آنان به طور عام جاهل، بدخو، حيله‌گر و ظاهرین هستند؛ بدین لحاظ احساس تنفر و بیزارى خود را به همه زنان در تمامی نقشهای مختلف زنانه تعمیم می‌دهد، اما در این میان نقش همسری زن را در اولویت قرار می‌دهد و در موارد متعدد تنفر و بیزارى خود را نسبت به او با رکیک‌ترین الفاظ و عبارات بیان می‌دارد. در مرتبه بعد از همسر که از حیث ابراز تنفر سنایی در صدر قرار دارد، خواهر و دختر قرار

می‌گیرند که سنایی از آنان هم ابراز بیزاری می‌کند و هر دو را از خود دور می‌خواهد. او الفاظ رکیک و عبارات زشت خود را در مورد این دو هم به کار می‌برد و به طور کلی وجود آنان را مایه ننگ و بی‌آبرویی می‌داند.

با وجود این نگرش منفی، طبیعی است که معشوق هم در نظر او نه جایگاهی داشته باشد و نه قداست و حرمتی؛ بدین لحاظ توجه چندانی به موضوع عشق و حکایات عاشقانه از خود نشان نمی‌دهد و قداست لفظ معشوق را با قرار دادن معشوق در ردیف فاسقان هرجایی می‌شکند (۲/ص ۶۵۸).

آگاهی ما از بدبینی سنایی نسبت به جنس مؤنث وقتی کامل می‌شود که بدانیم او حتی نسبت به مهر و عطوفت مادری هم تردید روا می‌دارد و با نقل حکایت «مهستی و مادرش» نشان می‌دهد که مهر و عطوفت مادری را هم چندان قابل اعتماد نمی‌داند (۲/ص ۴۵۴-۴۵۵). در مقابل این همه منفی‌نگری و دشنام و توهین، فقط در چند حکایت زنان به سبب ایمان و توکل کاملشان به حضرت حق مورد ستایش قرار می‌گیرند. بنابراین می‌توان گفت: سنایی از حیث بدبینی نسبت به زن و ابراز تنفر و بیزاری از او با الفاظ رکیک و زشت در میان سرایندگان منظومه‌های غنایی، تعلیمی و عرفانی ذکر شده بی‌نظیر است. حدیقه‌ی او فضایی است که احساس نفرت و بدبینی نسبت به جنس مؤنث بر تمام زوایای آن سایه انداخته است:

چه کنم جفت و زاده و بنیاد مونس من نجی‌المخفون باد

(۲/ص ۴۱۷)

فضای حدیقه، فضایی است که در آن تولد دختر عامل سیاه‌رویی پدر و منحوس شدن طالع او تلقی می‌شود و بد آختری کسانی که به جای پسر، دختر دارند، مورد تأیید قرار می‌گیرد:

چه نکو گفت آن بزرگ استاد که وی افکند شعر را بنیاد
کان که را دختر است جای پسر گر چه شاه است، هست بد آختر

(۲/ص ۶۵۸)

در چنین فضایی طبیعتاً زنان و دختران نمی‌توانند به شأن والای انسانی خود دست یابند و شخصیت خود را در ابعاد مختلف متکامل سازند. بدین لحاظ زنان و دختران عموماً حضور چندان فعال و مؤثری در فضای حدیقه ندارند، نه از حضور آنان در مجامع و محافل اجتماعی سخن به میان می‌آید و نه به رفت و آمد آنان در کوچه و

خیابان اشاره می‌شود؛ نه در حکایت‌های مختلف رفتارها و عملکردهایشان به تصویر کشیده می‌شود و نه از خصلت‌های مثبت و منفی آنان در خلال برخورد با دیگران به طور مبسوط ذکری به میان می‌آید.

زنان فعال در عرصه حدیقه بیشتر زنان سالخورده هستند که گاه با رفتارهای دادخواهانه و سخنان حکیمانه خویش حق خود را از ظالمان می‌گیرند و گاه ترس از آه و نفرین تأثیرگذارشان پادشاهان را ناگزیر می‌سازد در مقابل پذیرش خواسته‌ها و احقاق حقشان سر تسلیم فرود آرند.

منظومه‌های عرفانی عطار

عطار عارف آزاداندیشی است که تعالی فکری او بر تمام آثارش سایه انداخته است. براساس این تفکر متعالی، او هرگز زنان را به دلیل زن بودن فرودست مردان قرار نمی‌دهد. عرصه منظومه‌های عرفانی او عرصه آزادی، سربلندی و عزت نفس زنان است. زنان در منظومه‌های عرفانی عطار عموماً آزادگان سربلندی هستند که در عین برخورداری از مستوری و پوشیدگی، آزادانه در محافل عمومی و اجتماعی شرکت می‌کنند، در کوچه و خیابان حضور دارند، به بازار می‌روند، به خدمت عرفا می‌رسند، در مجالس وعظ و مراسم مذهبی شرکت می‌کنند، با پادشاهان و امرای بزرگ مناظره و مجادله می‌نمایند، اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند و به هر حال به‌عنوان عضوی فعال و مؤثر در عرصه اجتماع حضور خود را اعلام می‌دارند. زنان منظومه‌های عطار را یا عارفان وارسته و به حقیقت پیوسته‌ای چون رابعه و پرهیزگاران پاکدامنی چون «زن پارسا» می‌سازند که در طی طریق کمال‌گوی سبقت از مردان حق می‌ربایند. و عنوان «تاج‌الرجال» و «سرمردان درگاه خدا» می‌یابند:

رابعه در راه کعبه هفت سال گشت بر پهلو زهی تاج‌الرجال

(۳/ص ۱۱۷)

تو رها کن سر به مهر این واقعه
مرد حق شو روز و شب چون رابعه
او نه یک زن بود بل صد مرد بود
از قدم تا فرق عین درد بود

(۳/ص ۳۶)

... چنان‌که زن که از شهوت جدا شد سر مردان درگاه خدا شد

(۴/ص ۲۷)

و یا زنانی زیباروی، نژاده و بزرگ‌منشی چون دختر ترسا، صفیه‌خاتون و... که به‌عنوان معشوق در هاله‌ای از قداست و حرمت فرو می‌روند و گاه در حد یک معشوق فرازمینی مورد ستایش قرار می‌گیرند. حتی پیرزنان آثار عطار هم زنان قدرتمند، زبان‌آور، حکیم و نافذ‌الکلامی هستند که به‌جای اظهار ضعف و ناتوانی در نهایت شجاعت و قدرت در مقابل حاکمان ظالم می‌ایستند و همیشه سربلند و پیروز از میدان مقابله بیرون می‌آیند.

عطار اگرچه از زنان با عنوان عام «عورت» یاد می‌کند و آنان را مکار و حيله‌گر، افشاکننده رازها و دلبسته به زیورهای دنیوی می‌داند، اما هرگز همانند کسانی چون سعدی و به‌خصوص سنایی زنان را مورد اهانت قرار نمی‌دهد و آنان را تحقیر نمی‌کند. او حتی بسیاری از زنان وارسته را به‌عنوان الگو و سرمشق به مردان حق معرفی می‌کند و از آنان می‌خواهد پیرو این چنین زنانی باشند تا به سر منزل مقصود برسند:

بیا ای مرد اگر با ما رفیقی بیاموز از زنی عشق حقیقی

(۴/ص ۴۱ - ۴۰)

در نگرش او لفظ مرد و مفهوم مردانگی صرفاً به آنانی که از حیث جنسیت جسمانی مرد به حساب می‌آیند اطلاق نمی‌شود، بلکه او خود تعریف خاصی از مفهوم مرد بودن ارائه می‌دهد که براساس آنان زنان هم می‌توانند مرد باشند و حتی بر مردان راه حق نیز پیشی بگیرند.

به هر حال در مجموع می‌توان گفت: فضای حاکم بر مثنویهای عرفانی عطار فضای آزاد و دور از تعصبی است که زن به‌عنوان انسان، از حرمت و منزلت خاص انسانی برخوردار است. بنابراین می‌تواند بر سرنوشت خود حاکم باشد و در حیطه زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی فعال و مؤثر عمل نماید.

مقایسه

اگر در مقام مقایسه برآییم و دیدگاه‌های به‌دست آمده از منظومه‌های غنایی، تعلیمی و عرفانی را مورد بررسی، مقایسه و سنجش قرار دهیم به این نتیجه کلی دست می‌یابیم که

در حیطه منظومه‌های غنایی مورد نظر، خسرو و شیرین نظامی از بهترین و مطلوبترین موقعیت برای رشد و پرورش شخصیت زنان در تمامی ابعاد و زمینه‌ها برخوردار است. در این فضای آزاد فرهنگی - اجتماعی که زنان از مردسالاری و حاکمیت تعصباتی خشن مردانه در رنج نیستند، ابعاد مختلف شخصیتشان به بهترین و کاملترین وجهی رشد می‌یابد و آنان به صورت انسانهایی آزاده، بزرگ‌منش و منیع‌الطبع پرورش می‌یابند که آزادانه کیفیت زندگی حال و آینده خود را تعیین می‌کنند و بدون سوءاستفاده از آزادی، هوسبازان فریبکار را مأیوس و ناامید می‌سازند.

در نقطه مقابل خسرو و شیرین دو منظومه لیلی و مجنون و ورقه و گلشاه قرار دارد که فضای مردسالاری و تعصبات جاهلانه حاکم بر آن سرنوشت تمام زنان و دختران را تحت الشعاع قرار می‌دهد و دختران پاک و معصومی را که می‌توانستند در کنار پسران محبوب خویش به زندگی سعادت‌مند و مطلوبی دست یابند به زندگی مشترک ناخواسته و سرانجام ناکامی و مرگی اندوهبار می‌کشاند. در چنین محیطهایی دختران و زنان هرگز نمی‌توانند و نباید بازیگران اصلی میدان سرنوشت خویش باشند، زیرا تفکرات حاکم بر جامعه همواره به آنان آموخته است که تسلیم‌پذیر و ساکت بنشینند و سرنوشت خویش را به دست مردان حاکم بسپارند تا ایشان آن‌گونه که می‌خواهند آن‌را رقم بزنند.

در حیطه منظومه‌های تعلیمی و عرفانی به یقین زنان منظومه‌های عرفانی عطار از برترین موقعیت برخوردارند، آزادی و شأن‌الای انسان موهبت خدادادی است که آنان هرگز از آن محروم نمی‌شوند. فضای آزاد فرهنگی - اجتماعی زمینه مناسب رشد شخصیت را در اختیارشان قرار می‌دهد و آنان در بسیاری از موارد نشان می‌دهند که در صورت برخورداری از زمینه‌ها و شرایط مناسب می‌توانند از مردان راه حق هم‌گویی سبقت بریابند و در طی طریق کمال بر آنان نیز پیشی بگیرند.

در مرتبه بعد از آثار عرفانی عطار، زنان بوستان سعدی هستند که وجودشان فقط تحت قیمومت و حاکمیت بلامنازع مردان به رسمیت شناخته می‌شود و تفکر مردسالاری، سرنوشت آنان را در تمامی زمینه‌ها تحت تأثیر قرار می‌دهد.

زنان حدیقه در نازلترین و پایین‌ترین مراتب قرار دارند که در بیشتر موارد رکیک‌ترین دشنامها و اهانتها در موردشان به کار گرفته می‌شود و شأن انسانی آنها به

ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که شاعران این منظومه‌ها در موارد متعدد اندیشه‌ها و نظریات شخصی خود را درباره زنان در بطن داستانها و حکایات اعلام کرده‌اند و با بیان آن سطح تفکر و وسعت اندیشه خود را به خواننده نشان داده‌اند. اندیشه‌های شخصی افرادی چون سنایی و سعدی را که در صفحات قبل به آن اشاره شد با اندیشه مرد فرهیخته و بزرگ‌منشی چون نظامی مقایسه کنید که می‌گوید:

نه هر کسو زن بود نامرد باشد زن آن مرد است کوبسی‌درد باشد
بسا رعنا زنا کسو شیرمرد است بسا دیبا که شیرش در نورد است

(۷/ ص ۴۲۴)

نتیجه

با بررسی عمیق این منظومه‌ها و مقایسه و سنجش آنها با یکدیگر می‌توان به نتایج زیر دست یافت: در منظومه‌های غنایی و عاشقانه زن به‌عنوان معشوق، حضوری دایم و پیوسته دارد و همه حوادث داستان، عموماً حول محور او می‌چرخد در حالی که در منظومه‌های تعلیمی چون بوستان حضور او بسیار کم‌رنگ و بیشتر از سر تفتن است. درباره حضور زن در منظومه‌های عرفانی نیز باید گفت: زمینه کار به تناسب سلیقه‌ها و نگرشهای شخصی شاعر بسیار متفاوت است، چنانکه در *حدیقه الحقیقه سنایی*، حضور زن، بسیار کم‌رنگ، مذموم و حقارت‌آمیز است، در حالی که در آثار عطار، نگرشی بسیار متعادل و مثبت نسبت به زن وجود دارد و حضورش بسیار فراوان، چشمگیر و فعال است.

شخصیت مادر معمولاً در تمامی منظومه‌ها، مظهر و نماد مهر و عطوفت قرار می‌گیرد و همواره در حالت تعظیم و تکریم از او یاد می‌شود. سایر زنان نیز در نقشهای خاص و جودی خویش، چون معشوق، همسر، خواهر، دختر و کنیز کمتر مورد مذمت و اهانت واقع می‌شوند. اما لفظ «زن» به‌طور عام در تمامی منظومه‌ها اعم از غنایی، تعلیمی و عرفانی، حامل بار معنایی منفی است و به صفاتی چون ضعف، ترس، حقارت، عدم ثبات و پایداری، دسیسه‌گری و مکاری، بی‌وفایی، سطحی‌نگری و ظاهراندیشی، نادانی و جهالت و... متصف می‌شود. به‌طوری که در بسیاری از موارد، زنان همراه با این صفات

و به‌عنوان مظهر و نماد آن معرفی می‌شوند و از این حیث در نقطهٔ مقابل مردان قرار می‌گیرند که در نظر شاعر عموماً از این صفات پاک و بری هستند!

حمله با شیرمرد همراه است حيله کار زن است و روباه است

البته حدیقه سنایی را از این حیث، باید استثنا قرار داد، زیرا در این کتاب زنان هم به‌صورت عام، با لفظ عمومی «زن» و هم به‌صورت خاص در نقوشها و عناوین مختلف مورد شدیدترین نکوهشها و مذمتها قرار می‌گیرند.

در منظومه‌های غنایی، تعلیمی و عرفانی زنان به‌خصوص در نقش شخصیت‌های اصلی داستان دارای بسیاری از صفات مطلوب ظاهری و خصایل عالی اخلاقی هستند، با این حال در تمامی این منظومه‌ها، این رویکرد کلی کاملاً مشهود است که جنبه‌های صوری و جسمانی و زیبایی‌های ظاهری زن، همواره اصلی‌ترین ملاک انتخاب و گزینش او از سوی مردان بوده است و در این میان کمتر به جنبه‌های مثبت اخلاقی او توجه شده است.

معیارهای زیبایی از نظر قدما بیشتر جنبه‌های صوری و ظاهری وجود زن را در بر می‌گرفته و عموماً ملاکها و معیارهای مشخص و از پیش تعیین شده‌ای بوده است که برای همهٔ زیبارویان، با هر شکل و شمایلی و حتی با هر جنسیتی به‌کار می‌رفته است. جالب است بدانیم تمام معیارهایی که به‌عنوان جلوه‌ها و مشخصه‌های زیبایی برای زنان در این آثار مطرح می‌شود، کمابیش برای مردان زیباروی هم مطرح می‌شود و از این نظر هیچ تفاوت و تبعیضی بین این دو جنس مخالف وجود ندارد.

به‌طور کلی فضای فرهنگی - اجتماعی حاکم بر جامعه نه تنها زمینهٔ مساعدی برای حضور زنان در عرصهٔ فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی فراهم نمی‌کرده است، بلکه گاهی در این امر آنچنان راه افراط در پیش می‌گرفته که حضور زن را در اجتماع حتی برای رفتن به بازار و خرید مایحتاج زندگی نیز تقبیح می‌کرده و ناپسند و مذموم می‌شمرده است. البته باید منظومهٔ خسرو و شیرین و منظومه‌های عرفانی عطار را از این حیث، استثنا قرار داد، زیرا در این منظومه‌ها زنان از آزادیهای لازم برای خروج از خانه و حضور در عرصه‌های مختلف اجتماعی برخوردارند.

منابع

- ۱- سعدی شیرازی. کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، چ دوم، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۶۶.
- ۲- سنایی غزنوی. حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، تصحیح و تحشیه از مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۸.
- ۳- عطار نیشابوری. منطق الطیر، تصحیح محمدجواد مشکور، چ دوم، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۶۶.
- ۴- عطار نیشابوری. الهی‌نامه، تصحیح فؤاد روحانی، چ پنجم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۶.
- ۵- عیوقی. ورقه و گلشاه، به اهتمام ذبیح‌الله صفا، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۳.
- ۶- نظامی گنجوی. کلیات حکیم نظامی گنجوی، ج ۱، بخش ۵، لیلی و مجنون، تصحیح و تحشیه از حسن وحید دستگردی، چ دوم، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۳۶۳.
- ۷- نظامی گنجوی. کلیات حکیم نظامی گنجوی، ج دوم، خسرو و شیرین، تصحیح و تحشیه از حسن وحید دستگردی، چ دوم، مؤسسه مطبوعات عطایی، تهران، ۱۳۶۳.